

II از ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ «۱۰۰۸-۱۱۱۱ هـ ق»

چهار نفر از هفت شاعری که شبلی در جلد سوم شعر العجم مفصلاً احوالشان را درج کرده است در عصری بوده اند که فاصله میان دو تاریخ فوق است. نظیری (متوفی بسال ۱۰۲۱/۱۳ - ۱۶۱۲) طالب عاملی (متوفی بسال ۱۰۳۶/۷ - ۱۶۲۶) ابوطالب کلیم (متوفی بسال ۱۰۶۱/۱۶۵۱) و صائب (متوفی بسال ۱۰۸۸/۸ - ۱۶۷۷)^۱ رضاقلی خان در ضمن بیان احوال بزرگان زمان سلاطین صفویه در پایان مباحثات روضة الصفا می‌خوانند هیچیک از این شعرا را نام نبرده و از این دوره فقط ظهوری (متوفی بسال ۱۰۲۴/۱۶۱۵) و شفائی [متوفی بسال ۱۰۳۷/۱۶۲۷] را ذکر میکند. شاعر دیگری که این دو صاحب تذکره او را از قلم انداخته اند اما در عثمانی معروف و عالیقدر است شوکت بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷/۶ - ۱۶۹۵ است بنابر قول گیب^۲ «اخری بود که اکثر شعرای عثمانی را بیش از نیم قرن راهنمایی میکرد.» و در «حضور ذهن و کثرت اختراع و مجاز و تشبیهات تازه شهرتی عالمگیر داشت علاوه بر این هفت شاعر و باستثنای چهار پنج شاعر^۳ دیگر که در حکمت بیشتر دست داشته و جزء طبقه حکما مذکور خواهند شد ما بذکر شش نفر ذیل اکتفا میکنیم و این شش تن مختصری از رقبای بی‌شمار خود معروفتر و محترم‌ترند صحابی استرآبادی (وفات ۱۰۱۰/۲ - ۱۶۰۱) زلالی خونساری (وفات در حدود ۱۰۲۴ - ۱۶۱۵) جلال اسیر (وفات ۱۰۴۹/۴۰ - ۱۶۳۹) قدسی مشهدی (وفات ۱۰۵۶/۷ - ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (وفات ۱۰۵۷ - ۱۶۴۷ - ۸) امانی مازندرانی (وفات ۱۰۶۱/۱۶۵۱) هر چند بعقیده من این عبارت ربو: «بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است»^۴ خالی از مبالغه نیست اما بدون شبهه اعظم شعرایی است که در قرن هیفدهم مسیحی طلوع کرده اند و بنظر من تنها کسی است که در این کتاب لایق شرح مفصل است. بر خلاف عقیده رضاقلی خان که گوید «باری در طریق شاعری طرز غریب داشته

(۱) سنوات دیگر هم برای تاریخ وفاتش معین شده است از جمله ۱۰۸۰/۷ - ۱۶۶۹ در جوع شود فهرست ربو ص ۶۹۳ (۲) تاریخ شاعری عثمانیان جلد اول ص ۱۳۰ همچنین رجوع کنید به جلد چهارم صفحه ۹۵. (۳) مقصود میرداماد - شیخ بهاء الدین - ابوالعاسم فندی - کنی معسن فیض - عبدالرزاق لاهیجی معروف بفیاض است. (۴) فهرست فارسی ۶۹۳

که اکنون پسندیده نیست *

ذیلاً شرح احوال هیفده شاعر مذکور را بترتیب تاریخ وفات درج مینماییم
 با رجوعات مختصری بکتاب و مدارك مختلفه تا هر کس طالب تفصیل باشد از روی
 علامات مندرجه بکتاب مفید رجوع نماید. منابع مزبوره باستثنای فهرست بسی نظیر
 ربو عبارتند از جلد سوم شعر العجم شبلی (بعلامت ش .) ، آتشکده (بعلامت آك)
 هفت اقلیم که فقط نسخه خطی آن بدست می آید (بعلامت ه . ا .) ، روضة الجنات
 (ر . ج .) ، روضة الصفا (ر . ص .) ؛ مجمع الفصحاء (م ف) ، ریاض العارفین (ر . ع .) ،
 (۱) سجابی استرآبادی «متوفی بسال ۱۰۱۰-۲-۱۶۰۱»

ربو صفحه ۶۷۲ آ . ك . صفحه ۲ - ۱۴۱ : ه . ا . در قسمت
 سجابی استرآبادی
 استرآباد ، م . ف . جلد دوم صفحه ۲۱ ، ر . ع . صفحه ۶ - ۸۵
 چهل سال از عمر را در نجف مجاور بود و غیر از غزل رباعیات بسیار سروده است
 که گویند شش هزار از آن هنوز باقی است .

(۲) نظیری نیشابوری (متوفی بسال ۱۰۲۱-۳-۱۶۱۲)

نظیری نیشابوری
 ربو صفحه ۸ - ۸۱۷ ، ش . جلد سوم صفحه ۶۳ - ۱۳۴
 آ . ك . صفحه ۳ - ۱۳۱ ، ه . ا . در قسمت نیشابور (شرح مفصل
 م . ف . جلد دوم صفحه ۹ - ۴۸ : ر . ع . صفحه ۷ - ۲۳۶ . سی سال اخیر عمر را در
 هند بسر برد مخصوصاً در احمد آباد گجرات وهم در این شهر وفات یافت . نظیری
 یکی از شعرای بسیاری است که در ظل توجیهات عبدالرحیم خان خانان مقضی المرام
 محزیست و در مقابل قصیده بمطلع ذیل خرج سفر مکه را از ممدوح خود دریافت
 کرد سنه ۱۰۰۲/۴ - ۱۵۹۳ .

زهر بخود نکنجم چو بنجم می معانی
 بدرد لباس برتن چو بجوشدم معانی
 همه عیش این جهانی بعنایت تو دیدم
 چه عجب اگر بیابم بتو زاد آن جهانی

در امور مذهبی تعصب داشت و برضد ابوالفضل که مردی ملحد بود اشعاری
 سروده و ایاتی در وصف تنباکو ساخته است که بعضی از آنها را شبلی نقل کرده
 است (صفحه ۱۳۴)

۳- زلالی خونساری متوفی بسال ۱۰۲۴ ر ۱۶۱۵

زلالی خونساری ریو صفحه ۸ - ۶۷۷، ه، ۱، در قسمت خونسار شرح حال
مفصل، مداح میر داماد بود و هفت مثنوی ساخت که یکی از
آنها موسوم بمحمود و ایاز در سال ۱۰۰۱/۳ - ۱۵۹۲، شروع و در ۱۰۲۴/۱۶۱۵
کمی قبل از وفاتش خاتمه یافت این مثنوی از همه تألیفاتش معروفتر است. دو مثنوی
دیگر که ریو نام میبرد یکی میخانه است و دیگر دزه و خورشید.

۴- ظهوری ترشیزی متوفی بسال ۱۰۲۴ ر ۱۶۱۵

ظهوری و پدرزنش ملک قمی که هم از شعراء است در شورشی
ظهوری ترشیزی که در دکن واقع گردید کشته شدند. ریو صفحه ۹ - ۶۷۸
آ، ک، صفحه ۷۰ - ۶۸، ر، ص، در آخر جلد هشتم چنانکه ریو میگوید ظهوری در
ایران کمتر مشهور است و در هند بالعکس خیلی معروفیت دارد و او را از نثر نویسندگان
معتبر و خوش سلیقه میدانند صاحب آ، ک، گوید بعقیده او ساقی نامه این شاعر بر
خلاف شهرتی که کسب کرده است چندان تعریفی ندارد.

۵- بهاءالدین عاملی متوفی بسال ۱۰۳۰ ر ۷ - ۱۶۲۰

او را معمولاً شیخ بهائی می گویند مهارتش بیشتر در فقه و حکمت و ریاضیات
بود اما دو مثنوی کوچک نان و حلوا و شیر و شکر از او باقی است در م، ف، جلد
دوم صفحه ۱۰ - ۸ و ۷، ع: صفحه ۹ - ۴۵ منتخبی از هر دو مثنوی و چند غزل و
رباعی مندرج است علاوه بر تألیفات ریاضی و نجومی بهترین کتب نثری او کشکول است
که در بولاق چاپ سربی و در ایران چاپ سنگی شده است. مجتهد معروف ملا محمد
تقی مجلسی «متوفی بسال ۱۰۷۰/۱۶۶۰ - ۱۶۵۹» از جمله شاگردان درجه اول اوست.

۶- طالب عاملی متوفی بسال ۱۰۳۶ ر ۷ - ۱۶۲۶

طالب عاملی ریو صفحه ۶۷۹، ش، جلد سوم ۱۸۸ - ۱۶۵، آ، ک، صفحه
۶ - ۱۵۵، در این کتاب مسطور است که طالب صاحب سبک
شعری خاصی است که پس از وی فصحاء از پیروی آن احتراز جسته اند، در اوائل
عصر بهندوستان رفت و احترامش بجائی رسید که جهانگیر وی را ملک الشمراء

خویش گردانید^۱ ۱۶۱۹ / ۱۰۲۸^۲ بهیچوجه خفض جناح نمیکرد و مدعی بود که قبل از بیست سالگی هفت علم^۳ را بخوبی آموخته است.

کمالات ادعائی طالب

با بر دومین پایه اوج عشر اتم
برهنه سه و منطقی و هیئت و حکمت
و بنجمه چو طی شد نمکین علم حقیقت^۴
در سلسله وصف خطاین بسکه ز کلکم
پوشم نسب شعر چو دانم که تو دانی
در رباعی ذیل که شبلی نقل کرده (ص ۱۶۸) بقصد سفر خود بجانب هندوستان
اشاره نموده و بخت سیاه خود را در ایران گذارده است زیرا که هندو بهندوستان
تحفه اردن کار خردمندان نیست.

طالب گل این چمن بستان بگذار
هندو نبرد نحه کسی جانب هند
بگذار که میشوی پریشان بگذار
بخت سیه خویش با ایران بگذار
خواهری داشت از خود بزرگتر که صمیمانه باو علاقه مند بود
بعد از هجران مدید خواهرش از ایران به آگره آمد تا از وی
دیدار کند و بهمین جهت طالب از امپراطور جهان گیر بوسیله

محبت طالب

به خواهر خود

ابیات ذیل استجازه کرد^۴

صاحباً دزه پرورا عرضی
پیر همشیره است غمخوارم
چارده سال بلکه بیش گذشت
دور گشتم ز خدمتش بهراق
او نیاورد تساب دوری من
آمد اینک با آگره و از شوقش
میکند دل بسوی او آهنگ
گر شود رخصت زیارت او
بزبان سخن ور است مرا
که باو مهر مادر است مرا
کز نظر دور منظر است مرا
وین گنه جرم منکر است مرا
که بعادر برابر است مرا
دل طپان چون کبوتر است مرا
چه کنم شوق رهبر است مرا
بجهانی برابر است مرا

(۱) این اشعار از کتاب شبلی ص ۱۶۶ نقل شده (۲) مقصود تصوف است بنا بر
تعبیر شبلی (۳) شبلی فصل مزبور صفحه ۱۷۹ - ۱۸۰

اشعار عاشقانه در فارسی خیلی زیاد است اما چون ابیاتی که از محبت عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کنند نسبتاً قلیل است این اشعار بنظر مهم و قابل ذکر آمد.

۷ - شفائی متوفی در ۱۰۴۸/۱۶۲۷

شفائی در موزه بریتانیا به‌علامت (ورق ۸۷ و ۱۳۷۲) تصویر از این شاعر و سیزده بند او موجود است^۱ (ورق ۱۳۴ - ۱۴۰، ۱۲۵۶، Add) رجوع کنید بفرست ریو صفحه ۸۷۶ و ۸۲۲ در نسخه عالم آرای عباسی که در دست دارم نه در ضمن احوال شعر او نه در ردیف اطبای دربار شاه عباس شرحی را که ریو بآن اشاره میکند نمیتوانیم بیابیم اما راجع باو در . ف . (جلد دوم صفحه ۲۱-۲۳) شرح مفصلی هست و در آ . ک . صفحه ۹ - ۱۶۸ همچنین . اسم او حکیم شرف‌الدین حسن و طبیب خاصه و ندیم شاه عباس اول بود رضاقلی خان گوید : « فضل حکیم و اطبابت و طبابت او را شاعری محبوب داشته » علاوه بر غزلیات و هجویات یک مثنوی ازو باقی است موسوم بنمکدان حقیقت که بتقلید حدیقه الحقیقه حکیم سنائی سروده است

۸ - میر محمد باقر داماد استرآبادی متوفی سال ۱۰۴۰/۱ - ۱۶۳۰

میر باقر داماد لقب داماد فی الحقیقه متعلق بپدر اوست که صهر مجتهد معروف شیخ علی بن عبدالعال‌العاملی بوده است. میر داماد که بتخلص اشراق شعر میگفت در فقه و حکمت بیش از شاعری شهرت داشت رجوع شود بفرست ریو صفحه ۸۳۵، م . ف . جلد دوم صفحه ۷، ر . ع . صفحه ۷-۱۶۶، آ . ک . صفحه ۱۵۹، در روضات الجنات (صفحه ۱۱۴-۱۱۶) و در عالم آرای عباسی که در سنه ۱۶۱۶/۱۰۲۵ یعنی در زمان حیات او نوشته شده شرح مفصلی از وی مندرج است و در بیشتر علوم او را صاحب قدرت و مهارت شمرده اند مخصوصاً در حکمت و لغت و ریاضیات و طب و فقه و تفسیر و حدیث و دوازده تألیف از کتب نثری او مذکور است مشارالیه یکی از معلمین حکیم بزرگ ملاصدراى شیرازی بوده است.

۹ - میر ابوالقاسم فندرسکی متوفی در حدود ۱۰۵۰/۱ - ۱۶۴۰

میر ابوالقاسم فندرسکی او نیز در حکمت بیشتر شهرت دارد تا در شاعری اما در م . ف . جلد دوم صفحه ۶-۷ و در ر . ع . صفحه ۶-۱۶۵ و در آ . ک . صفحه ۴-۱۴۳ و در فرست ریو صفحه ۸۱۵ و ۸۱۶ مذکور

(۱) بنظرم وجه نسبه آن بسیزده بلد آن است که دارای سیزده فست است

است در تمام تذکره ها یکی از قصاید او که با استقبال ناصر خسرو ساخته مندرج است و بنا بر این اگر بهترین نباشد از مهر و فترین آثار او هست. چند شعر اول آن چنین است.

چرخ با این اختران نغز و خوش و عناستی صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی
 صورت زیرین اگر بانرد بان معرفت برود بالا همان با اصل خود بکتاستی
 این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گر ابو نصرستی و گر بوعلی سیناستی

ابوالقاسم فوق العاده نسبت بلباس ظاهر بی اعتنا بود مانند درویشان خرقه می پوشید و از صحبت اغنیاء و محترمین کناره میگرفت و با بی سر و پایان و بدنامان معاشرت میفرمود. روزی شاه عباس محض اینکه او را از این قبیل مصاحبت های پست علامت نماید باو گفت: «میشنوم بعضی از علماء با اجامر و اوباش معاشرند و بیبازی های ناشایست آنها تماشا میکنند» میر ابوالقاسم فندرسکی جواب داد: «من همیشه در جمع آنان بوده ام و هیچیک از علمارا آنجا ندیده ام» سفری به هند رفت و در آنجا مطابق مندرجات دبستان^۱ تحت نفوذ یکی از شاگردان آذر کیوان واقع شد و افکار زردشتی و هندی یا بودائی در وی تأثیر کرد. چنانکه اظهار داشت که هرگز بطواف مکه نخواهم رفت زیرا که مستلزم قتل حیوان بیگناهی است هر چند رضاقلیخان مقام او را خیلی بالا برده است اما از شرح حال کوتاه آمده شاید باین جهت که چون بیشتر حکیم بوده است تا شاعر و بیشتر درویش بوده است تا فیلسوف بطور تحقیق او را جزء هیچیک از آن زمره ها محسوب نداشته و سزاوار دیده اند که از تذکره خاص هر یک از آن طبقات او را حذف کنند.

از جمله شعرای کوچک این عهد اشخاص ذیل را باید شمرد: جلال اسیر (متوفی بسال ۱۰۴۹/۱۶۳۹) قدسی (متوفی بسال ۷/۱۰۵۶ - ۱۶۴۶) سلیم طهرانی (متوفی بسال ۸/۱۰۵۷ - ۱۶۴۷) ابوطالب کلیم و امانی هازندرانی که هر دو در سال ۱۰۶۱ ۱۶۵۱ وفات یافته اند، محمد طاهر وحید (متوفی بسال ۹/۱۱۲۰ - ۱۲۰۸) و شوکت بخارایی (متوفی بسال ۶/۱۱۰۷ - ۱۶۹۵) غیر از صائب که در سال ۸/۱۰۸۸ - ۱۶۷۷ وفات یافته بزرگترین این شعرا فقط شخص چهارم و ششم و آخرین است که مستحق شرح حال جداگانه میباشند.

۱۰ - ابوطالب کلیم متوفی بسال ۱۰۶۱ ر ۱۶۵۱

ابوطالب کلیم در همدان متولد شد اما وقتی که به هندوستان سفر کرد بیشتر در شیراز و کاشان بسر میبرد و از این جهت غالباً وی را کاشانی گفته اند). رضاقلی خان در م. ف. جلد دوم صفحه ۲۸ شرح بسیار مختصری از او می نگارد. اما شبلی در شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۰۵ - ۲۳۰ مفصلاً احوال او را تحت بحث قرار داده است. در حدود ۱۰۲۸ / ۱۶۱۹ از وطن خود دیداری کرد پس از قریب دو سال اقامت به هندوستان بازگشت و بمقام ملك الشعرائی شاه جهان نائل شد. باین سلطان بکشمیر رفت و چنان فریفته هوای آن ملك گردید که تا وقت وفات آنجا را ترك نگفت. مردی با هوش و منزله از حسد بود و از این رو رفقای شاعر وی قلاً او را دوست داشتند از جمله صائب و میر معصوم دوست مخصوص وی بودند و صائب در حق او گفته است.

بغیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم دیگر که ز اهل سخن مهر بان یکدیگرند

ابوطالب بمناسبت وفات ملك قمی شاعر ماده تاریخ ذیل را سروده است.

ملك آن پادشاه ملك معنی که نامش سکه نقد سخن بود

چنان آفاق گیر از ملك معنی که حد ملكش از قم نادکن بود

بجستم سال تاریخش ز ایام بگفتا او سر اهل سخن بود

اغلب شهرای ایرانی که در طلب ثروت یا معاش یومیه به هندوستان می آمدند بنا بر قول شبلی^۱ جز بیدی از آن ممالکت نمی گفتند اما کلیم از آنجا قدردانی و احترام کرده گوید:

توان بهشت دوم گفتنش بی این معنی که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد

وقتی سلطان عثمانی نامه بشاه جهان امپراطور هند نوشت و متکبران او را

ملاعت کرد که چرا خود را شاه جهان نام نهاده و حال آنکه حکمران هند پیش

نیست کلیم از جانب ممدوح خود جوابی نغز تهیه کرد و این شعر را ساخت.

هند و جهان ز روی عدد هر دو چون یکیست شه را خطاب شاه جهان می برهن است

(۱) شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۰۹ - (۲) از اغلب هوولایینها، خود بیشتر از آنجا،

بومی هند اطلاع حاصل نمود رجوع شود به صیغه که شبلی نقل نموده (صفحه ۲۱۱) که بر است

از کلبای هندی (۳) این دو کلمه هر یک عدد ۵۹ است

شبلی از هنر هندی کلیم شرح مشبعی مینگارد و از اشعار او امثله بسیار انتخاب کرده است از جمله هنرهای او یکی مضمون آفرینی دیگر خیال بندی و دیگر مثالیه را دانسته است در صنعت اخیر که ارسال المثل خوانده میشود کلیم بسبب صائب معروف نزدیک شده است محض نمونه اشعار ذیل را ذکر میکنیم.

روزگار اندر کمین بخت ماست	دزد دایم در پی خوابیده است
دل گمان دارد که پوشیده است از عشق را	شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است
از خاک بر گرفته دوران چونی سوار	دایم پیاده رفت اگر چه سوار شد
از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر	همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
سفله از قرب بزرگان نکند کسب شرف	رشته پر قیمت از آمیزش گوهر نشود
دست هر کس را بسان سجه بوسیدم چه سود	هیچکس نگشود آخر عقده کار مرا
با من آمیزش او الفت موجست و کنار	دمبدم با من و پیوسته گریزان از من
چو هست قدرت دست و دل توانگر نیست	صدف گشاده کفست آن زمان که گوهر نیست

بیت اخیر خیلی شبیه است باین شعر صائب :

شکوفه با نعره رگز نگر در جمع در یکجا محال است آنکه با هم نعمت و ندان شود پیدا
دیگر از اشعار کلیم.

واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب	چون ره تمام گشت جرس بی زبان شود
گر بقسمت قانعی بیش و کم دنیا یکیست	تشنه چون یک جرعه خواهد کوزه و دریا یکیست
ما از آغاز و ز انجام جهان بی خبریم	اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
رود رفت آنکه ز اسرار جهان آگه شد	از دبستان برود هر که سبق روشن کرد
غزل ذیل را که شبلی نقل کرده نمونه ذوق کلیم است و با ذکر آن شرح حال او را خاتمه میدهم	
پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت	ضعف تن از تحمل رحل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دو باره نیست	رو بس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
از دست برد حسن تو بر لشکر بهار	یک نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
طبعی بهم رسان کسه بسازی به عالمی	یا همتی که از سر عالم توان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست	در فکر نام هاند اگر از نشان گذشت

(۱) شعر العجم جلد سوم صفحه ۲۹۹ (۲) مرغ موهوم و افسانه که در ربهما حنا و ایرانیان سیرفش مینامند غالباً باین عبارت از وی تعریف مینمایند «موهوم الاسم، مفقود الجسم»

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی از او میتوان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم باتو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن
روزی دگر بکنند دل زین و آن گذشت

۱۱- محمد طاهر و حمید قزوینی (متوفی بسال ۱۱۲۰ ر ۹-۱۷۰۸)

گویند جاهد و زحمت کش بود نه شاعری بزرگ، رضاقلی
و حمید قزوینی خان هدایت^۲ گوید^۳ نود هزار بیت دیوانش در شیراز دیده
شد که مشتمل بر نظم و نثر ترکی و فارسی و رسالات در هر فن بود اما ملاحظتی
نداشت^۴ چند بیت از بهترین اشعار او را نقل کرده و از جمله رباعی ذیل که دلالت بر
تشبیح او دارد.

از مهر علی طینت هر کس که سرشت
هر چند بود همیشه در دیر و کنشت
در دوزخ اگر در آورندش بمثل
جاگرم نکسره می برندش ببهشت
گزارش عمده ایام حیات و حمید را ریو^۵ ذکر کرده است منشی دوتنفر از
وزراء ایران بود که یکی بعد از دیگری بصدارت رسیدند میرزا تقی الدین محمد
و خلیفه سلطان. در ۱۰۵۵ ر ۶ - ۱۶۴۵ مورخ رسمی شاه عباس دوم گردید و در
سنه ۱۱۰۱ ر ۹-۱۶۸۹ بوزارت رسید و هیجده سال بعد بکنج عزلت رخت کشید و در
حدود سنه ۱۱۲۰ ر ۹-۱۷۰۸ بدرود زندگانی گفت. ریو شرحی از پنج نسخه تاریخ
او میدهد یکی از آنها که تحت علامت (or. ۲۹۴۰) ضبط شده تا سال دوم سلطنت
شاه یعنی ۱۰۷۳ ر ۱۶۶۳ میرسد این که صاحب آتشکده گوید: «اگر خوف منصب
نبود از هیچکس تحسین نمیشنود» شاید مقرون بصواب باشد بنا بر قول آیه و حمید از
دوستان صائب بوده است.

۱۲- شوکت^۶ بخاری متوفی بسال ۱۱۰۷ ر ۶-۱۶۹۵

هنوز هم در ایران مشهور نیست در مجمع الفصحاء ابداً ذکر از او دیده نمیشود و در
ریاض العارفین دو شعر او با مختصر شرح حالی ذکر شده و احوال عجیب وی را بنقل

(۱) تاریخ و لغاتش بتحقیق معلوم نیست بهتم فهرست فارسی ریو (صفحه ۴۰ و ۴۱) و
فهرست مجموعه نسخ فارسی ایندیا افس تا ایف آیه رجوع کنید. (۲) مجمع الفصحاء جلد
دوم ص ۵۰ (۳) فهرست فارسی صفحه ۱۸۹ - ۱۹۰ و متمم آن در حاشیه ماقبل آخر ذکر
شد (۴) ریو فهرست نسخ فارسی صفحه ۶۹۸. آیه فهرست فارسی ایندیا افس مجموعه ۲-۸۹۱

از شیخ محمد علی لاهیجی معروف بحزین که معاصر وی بوده چنین بیان میکنند که در وسط زمستان سروها برهنه نمیدادند و از برف پوشیده بود و بقیقی را بجای رسانیده که حتی برف را از روی سر خود پاک نمیکرد.

شوکت فقط از اینجهت قابل ذکر است که در عثمانی مشهور گردیده و در ادبیات ترک نفوذی عظیم داشته است و گیب در تاریخ شاعری عثمانیان از این نفوذ مشتاقانه شرحهای مبالغه آمیز داده است.

صائب تبریزی^۲ (متوفی بسال ۱۰۸۸-۱۶۷۷)

صائب تبریزی^۳ شبلی^۴ او را آخرین شاعر بزرگ ایران میدانند و در ابتکار معانی ویرا برتر از قالی که معروفترین و بزرگترین شعرای جدید است می‌شمارد زیرا که بنابر رای او قالی عاقلد فرخی و منوچهری است و صائب دارای ابتکار است. از طرف دیگر رضاقلی خان^۵ میگوید: در شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست. بالجمله صائب نیز مثل عرفی یکی از گویندگانی است که هرچند در عثمانی و هند مورد توجه هستند در وطن خود قدر و مرتبه ندارند. اما من چند صفحه قبل عقیده شخصی خود را نسبت به مرمندی و مقام صائب اظهار کرده ام.

بنابر مندرجات آنشکده^۶ میرزا محمد علی صائب در قریه عباس آباد نزدیک اصفهان متولد شد. پدر و اقوامش سابقاً بامر شاه عباس از تبریز به قریه مزبور آمده بودند پس از تکمیل تحصیلات در پایتخت ایران در عنفوان جوانی شاید قبل از سال ۱۰۳۹ ر ۳۰-۱۶۲۹ بدلی و سایر بلاد هند سفر کرد و طرف توجه ظفر خان و سایر نجیبای هند گردید. پس از دو سال توقف در آن سرزمین پدرش هرچند پیری هفتاد ساله بود از پی پسر روان شد تا ویرا یافته بایران باز گرداند صائب

(۱) جلد اول صفحه ۱۳۰ جلد چهارم صفحه ۷-۹۶ و ۱۸۵ (۲) اگر چه در تبریز متولد شد اما در اصفهان تربیت و تعلیم یافت بنابر این غالباً او را اصفهانی میخوانند (۳) مؤلف در تاریخ وفات صائب مسامحه کرده و چند تاریخ مختلف ذکر نموده (مترجم) (۴) شعر العجم جلد سوم صفحه ۱۸۹ (۵) م. ف. جلد دوم صفحه ۲۴ (۶) چاپ بی‌بی ۱/۱۲۷۷-۱۸۶۰ صفحه ۳۰-۳۱

نیز بعض اطاعت پدر از ممدوح خود ظاهر خان بطریق ذیل رخصت خواست:^۱
 شش سال پیش رفت که از اصفهان بهند
 هفتاد ساله والد پیر است بنده را
 آورده است جذبه گستاخ شوق من
 زان بیشتر کز اگره بمعموره دکن
 این راه دور را ز سر شوق طی کند
 دارم امید رخصتی از آستان تو
 مقصود او ز آمدنش بردن منست
 با جبهه گشاده تر از آفتاب صبح
 افتاده است تو سن عزم مرا گذار
 کز تربیت بود بمنش حق بیشمار
 از اصفهان با گروه و لاهورش اشکبار
 آید عنان گسسته تر از سیل بیقرار
 با قامت خمیده و با پیکر نزار
 ای آستان کعبه امید روزگار
 لب را بحر فدا رخصت من کن گهر نثار
 دست دعا بیدر قه راه من بر آر^۲

بعد از مراجعت با اصفهان صائب در خدمت شاه عباس دوم احترام و مقام ارجمند یافت اما بدبختانه خاطر شاه سلیمان را که بعد از شاه عباس بتخت نشست رنجبه کرد. خلاصه صائب بعد از طی عمری کم حادثه در سنه ۷۰۱/۱۰۸۰ - ۱۶۶۹ در اصفهان بدرود جهان گفت عبارت (صائب وفات یافت) تاریخ مرگ اوست^۳

پسندیدن صائب شهر
 همکاران هندی خود را
 که از شعرای هندی بسیار تکریم می کرده و اشعار آنها را
 خیلی دوست داشته است و این حالتی است که در میان شعرای
 ایران کمتر دیده میشود شبلی ۱۳ بیت ذکر میکند که صائب از گویندگان ذیل
 پسندیده و تضمین نموده است: فیضی - ملک - طالب آملی - نوائی - اوحدی - شوقی
 - فتحی - شاپور - مطیع - اوجی - ادهم - حاذق - راقم. در ابیات ذیل صائب اشخاصی را
 ملامت کرده است که از گفتار یکدیگر عیبجویی و ابراز رقابت میکنند.

خوش آن گروه که هست بیان یکدیگرند
 ز جوش فکر می ارغوان یکدیگرند
 نمیزند بسنگ شکسته گوهر هم
 بی رواج متاع دکان یکدیگرند
 ز نند بر سر هم گسل ز مصرع رنگین
 ز فکر تازه گل بوستان یکدیگرند
 سخن تراش چو گردند تیغ الماسند
 ز ند چو طبع بکندی فسان یکدیگرند
 بغیر صائب و معصوم نکته سنج و کلیم
 دگر که ز اهل سخن مهربان یکدیگرند

(۱) شعر العجم شبلی جلد سوم صفحه ۱۹۴ (۲) شبلی گوید اگر این اشعار در سنه ۱۶۳۱-۲/۱۰۴۱ یا در حدود آن سال سروده شده باشد لازم میاید که صائب در حوالی سال ۱۶۲۵-۶/۱۰۳۵ بهند آمده باشد (۳) اما مجموع این کلمات عدد ۱۰۸۱ است نه ۱۰۸۰

صائب گفتار حافظ را بی اندازه گرامی میداشت و از دو استاد خود رکناء و شغالی نیز بسیار تمجید میکرد. نسبت بشخص اخیر گوید:

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب کتون که نبض شناس سخن شغالی نیست
صائب نظیری را در شعر نه تنها بر خود ترجیح میداد بلکه از عرفی هم بالاتر میدانست شبلی گوید: «تا اینجا حرفی نیست اما وقتی که صائب بمتابعت ذوق عامه و انعکاس شهرت ظهوری و جلال اسیر... را نیز مدح میگوید دیگر نمیتوان تحمل نمود. این اولین قدمی است که صائب در بند ذوقی برداشته و راه را برای دیگران گشوده است. بقسمیکه بعدها مردم در مقابل گفتار ناصر علی و بیدل و شوکت بخاری نیز سر تعظیم فرود آوردند...» بنای ظلم در جهان اول اندک بوده است و هر که آمد بر او مزید کرد تا بدین غایت رسید»^۱

اگرچه صائب در تمام شعب شاعری طبع آزمائی کرد اما استادیش در غزل سرائی بود در بدیهه گوئی نیز مهارت داشت. یکی از شاگردانش روزی این مصراع بیمعنی را سرود

از شیشه بی می می شیشه طلب کن

و صائب فوراً این مصراع را ساخت که شعر درست و با معنی شد

حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن

وقت دیگر یکی از رفقای صائب مصراع بیمعنی ذیل را ساخت و ظاهراً استاد را بگفتن مصرع دوم و معنی بخشیدن بآن دعوت نمود.

دویدن رفتن استادن نشستن خفتن و مردن

صائب مرتجلاً نیم شعر ذیل را گفته و پیش از مصراع فوق قرار داد.

بقدر هر سکون راحت بود بنگر تفاوت را

صائب بدقت تمام در آثار گذشتگان مطالعه میکرد. خواه متقدمین و خواه شعرای متوفای همان عصر. و جنگی از بهترین اشعار پیشینیان جمع آورد که بنا بر قول شبلی^۲ نسخه آن در حیدرآباد دکن موجود است و ظاهراً والهداغستانی و سایر تذکره نویسان از هندرجات آن استفاده کرده اند. شبلی صائب را بابو تمام تشبیه میکند که او نیز جنگی بزرگ از گفتار شعرای عرب جمع آورده و حماسه نام نهاده است

(۱) از گلستان سمدی نقل شده از حکایت نوشیروان که صبدی کباب میکرد و نکه خواست (باب اول) (۲) صفحه ۲۰۶ از جلد مذکور.

و گوید پایه ذوق او بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم و معین میشود تا از ابیاتی که خود سروده است .

چند شعر منتخب از
صائب

فردهای ذیل از اشعاری است که چندین سال^۱ قبل از کتاب خرابات استخراج کرده و در دفتری یادداشت کرده ام آن زمان که من در زبان فارسی مبتدی بودم از این ابیات بسیار خوشم آمد و اکنون نیز بنظرم خیلی دلپذیر میآیند و امیدوارم بعضی از آنها خوانندگان کتاب مرا نیز پسند گردد .

چو شد زهر عادت مضرت نبخشد
ریشه نخل کهن سال از جوان افزونتر است
هر سری دارد در این بازار سودائی دگر
تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل
سبجه بر کف توبه بر لب دل پر از شوق گناه
مقام گوهر شهوار در گنجینه می باید
گفتگوی کفر و دین آخر بیکجا میکشد
از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد
چاره ناخوشی وضع جهان بیخبری است
شکوفه بانمهر هرگز نگرده جمع در یکجا
ده در شود گشاده اگر بسته شد دری
ساده لوحان زود میگیرند رنگ همنشین
گردش اقبال دارد لغزش ادبارها
موج از حقیقت کهر بحر غافل است
معیار دوستان دغل روز حاجت است
در میان اهل دنیا مردم دانا غریب
چه سود از آنکه کتبخانه جهان از تست
هستی دنیای فانی انتظار مردن است
ترا ز جان غم مال این عزیز بیشتر است

بمرگ آشنا کن بتدریج جان را
بیشتر دل بستگی باشد بدنیسا پیر را
هر کسی بندد به آئین دگر دستار را
که خضر از اب حیوان تشنه باز آرد سکنند را
معصیت را خنده میآید ز استغفار ما
بیاض از سینه باید ساخت شعر انتغاییرا
خواب بکش خواب است اما مختلف تعبیرها
پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
اوست بیدار که در خواب گرانست اینجا
محالست آنکه با هم نعمت و دندان شود پیدا
انگشت ترجمان زبان است لال را
صحبت طوطی سخنور میکند آئینه را
یکدو خطوه باز رفتن پرده و تاب را
حادث چگونه درک نماید قدیم را
قرضی برسم تجربه از دوستان طلب
همچو انگشت شهادت در کف ترسان غریب
نه علم هر چه عمل میکنی همان از تست
ترک هستی ز انتظار نیستی وارستن است
علاقه تو بدستگاه بیشتر ز سر است

زنده از دریاست ماهی و زدریا غافل است
صبح نزدیکست در فکر شب تا خود است
غنچه دلتنگک بباغ آمد و خندان برخاست
نمی شوند بآمد شد خیر محتاج
خواب در وقت سحر گاه گران میگردد
که از غواص در دریا نفس بیرون نمی آید
يك كف خاك در این میکده ضایع نشود
همیشه آتش سوزنده اشتها دارد
وقت زوال سایه دولت بمن رسید
در وقت صبح خواب فراغت بمن رسید
لب بدن دان میزنم اکنون که دندانم نماند
شاخ نازک بشکند چون بیشتر بار آورد
اگر عاقل توئی دیوانه در عالم نمیباشد
که روی مردم عالم دوباره باید دید
نقل کردن باشد از زندان بزندان دیگر
بهر چه دسترست نیست دل از آن بردار
در قید خود مباش و بقید فرنگک باش
ناحشر در شکنجه این کفش تنگک باش
قدم برون منه از حد خویش و سلطان باش
من که در آتش پرستی امت پروانه ام
در اشک خود نشیند بسیار تا بگردن
میخورند افسوس در ایام س بر ماندگان
یا نباید خانه در صحرای امکان ساختن
دستی است برون آمده بهر طلب نو
شیری که خورده بودم در روزگار طفلی
کی ز آغوش پدر یوسف بزندان آمدی

III مابین ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۱۱-۱۴۱۵ هـ ق)

از لحاظ ادبیات گویا این قرن فقیرترین قرنهای تاریخ ایران
فقر قرن هیجدهم
باشد زیرا تا آنجائیکه من اطلاع دارم شعر قابل ذکری که

با کمال قرب از جانان دل ما غافل است
گریه شمع از برای ما تم پروانه نیست
رفتن از عالم پر شور به از آمدن است
اگر میان دو دل هست دوستی بقرار
آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد
خموشی حجت ناطق بود دریای گوهر را
باسبو یا خم می یا قدح باده کنند
حریص را نکند نعمت دو عالم سیر
پیرانه سر همای سعادت بمن رسید
شد مهربان سپهر بمن آخر حیات
از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم
همیشه غارتگر جان چو کمان افتد زیاد
اگر مجنون منم بس کیست در روی زمین عاقل
مرا بروز قیامت غمی که هست این است
لامکانی شو که تبدیل مکان آب و گل
نگویمت که دل از حاصل جهان بردار
انجام بت پرست بود به ز خود پرست
گر پشت پا بعالم صورت نمی زنی
درون خانه خود هر گدا شهنشاهی است
گر سجود گل کنم بر سنت بلبل خطاست
چون شمع هر که افراشت گردن با فسر زر
پیش از این بر رفتگان افسوس میخورند خلق
یا ز سیلاب حوادث رو نباید تا فتن
هر لوح مزاری ز فراموش کرده خاک
شد از فشار گردون موی سفید و سر زرد
در وطن گرمیشدی هر کس با سانی عزیز

از آن یادگار مانده است فقط ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی است که چند صفحه بعد از آن سخن خواهیم راند.

از این زمان فقط دو کتاب مفصل و قابل استناد در دست هست دو مجموعه مهم که در آن عصر تألیف شده است که مصنفین آنها شخصاً شاهد پیش آمد های ناگواری بوده اند که هنگام سلطه افغانها و بعد از آن بوقوع پیوسته است.

این دو مصنف شرحهای نسبتاً روشن و مفصلی از عهد مضطرب و مغشوش خود داده اند مصنفین مزبور یکی شیخ علی حزین است (سال تولد ۱۱۰۳ ر ۱۶۹۲ تاریخ وفات ۱۱۸۰ ر ۱۷۶۶) دیگر لطف علی بیگ متخلص باذر ۱۱۲۳ ر ۱۷۱۱ و تاریخ وفاتش ۱۱۹۵ ر ۱۷۸۱) هر دو شاعر بوده اند مخصوصاً شیخ علی حزین که شعر بسیار دارد و سه یا چهار دیوان ترتیب داده است اما از نقطه نظر ما نشر آنها خیلی بیش از شعرشان قیمت دارد.

شیخ علی حزین که نام اصالش محمد بن ابیطالب گیلانی است بیشتر شهرتش بواسطه کتاب تاریخ احوال اوست که در سال ۱۱۵۴ ر ۲ - ۱۷۴۱ در هند تألیف نموده است یعنی بیست و دو سال بعد از آنکه از وطنش هجرت گزید متن فارسی و ترجمه انگلیسی این کتاب را ف. س. بلفور در ۱۸۳۰ انتشار داده خوانندگان انگلیسی میتوانند از آن استفاده نمایند. شیخ علی حزین بنا بر قول خودش در دوشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۱۰۳ (۱۹ جانوری ۱۶۹۲) در اصفهان متولد شد و بهیچده پشت نسبش مستیماً به شیخ زاهد گیلانی که احوال او را در یکی از فصول سابقه ذکر کردیم می پیوندد خانواده او در گیلان و آستارا و بعد در لاهیجان مقام داشته است تا اینکه شیخ ابوطالب پدرش در سن بیست سالگی برای ادامه تحصیلات باصفهان آمد و در آنجا متأهل و مقیم شد. مشارالیه در شصت و نه سالگی وفات یافت (۱۱۲۷/۱۷۱۵) و سه پسر بجای گذاشت که بر فقدان او توجه کنند^۱ شیخ علی حزین ارشد اولاد او بود. از اخلاق و هنرهای پدر بسیار تعریف میکند و چند بیت از مرثیه را که در وفات پدر ساخته است نقل مینماید و گوید از جمله نصایح و وصایائی که پدرم کرد عبارت ذیل است^۲ اگر ترا ممکن شد در اصفهان

(۱) پسر چهارم در طفولیت مرد - مادرشان دو سال بعد از پدر در حیات بود (۲) چاپ

بلفور صفحه ۱۶ و ترجمه صفحه ۱۴

دیگر توقف مکن شاید یکنفر از دودمان ما باقی ماند . « مؤلف گوید . « در آن وقت معنی این قسمت از خطاب او را درك ننمودم و فقط وقتی مقصودش را فهمیدم که اغتشاش و خرابی اصفهان واقع شد »

تذکره شیخ علی حزین چون تذکره شیخ علی حزین را خوانندگان انگلیسی میتوانند مستقیماً مطالعه کنند لازم نیست که مفصلاً راجع بآن بحثی

کرده یا آنرا در این کتاب تجزیه نمائیم . و کافی است که بگوئیم اهمیت این کتاب در آن است که صورت حوادث زمان مؤلف را نمایش میدهد و چند نکته ادبی را نیز از آن استخراج کنیم . در ۱۱۳۵/۳-۱۷۲۲ شروع کرد بجمع آوری مجموعه ادبی که ظاهراً خیلی شباهت دارد بکشف کول شیخ بهاء الدین عاملی اسم این مجموعه را ماده العمر نهاد اما چند ماه بعد این نسخه و سایر کتب کتابخانه او در موقع غارت اصفهان بدست افغانها از بین رفت در همین اوقات با کمی زودتر علاوه بر چند تفسیر و حواشی حکیمانه کتابی موسوم به فرسنامه تألیف کرد و دومین دیوان شعر خود را جمع کرده انتشار داد و قدری بعد از این تاریخ سومین دیوان را نیز منتشر نمود .^۲

هجوم افغان و مصائب وارده بر ایران خاصه بر اصفهان فعالیت ادبی شیخ علی حزین را تا مدتی دچار وقفه کرد مشارالیه گوید :^۳ « القصة در اواخر ایام معاصره مرا بیماری صعب عارض شد و هر دو برادر و جده و جمعی از اهل خانه در گذشتند و آن منزل خالی شده منحصر بده و سه کس خادمه عاجزه گشت تا آنکه بیماری من روی بانحطاط نهاد . « بعد از قدری بهبودی در اوائل محرم ۱۱۳۵ (اکتبر ۱۷۲۲) از اصفهان گریخت و این چند روز قبل از تسلیم اصفهان و ورود افغانها بیابنتخت ایران بود . در مدت ده سالیکه بعد از این واقعه گذشت شیخ علی حزین در بلاد ایران روزگار را بسر گردانی میگذرانند نقاطیکه دیده یا در آن مقام کرده است خرم آباد و لرستان و همدان و نهاوند و دزفول و شوشتر است از اینجا از راه بصره دفعه ای بمکه سفر کرد و هنگام مراجعت بیمن رفت ، همچنین کرمانشاه و بغداد و عتبات و مشهد و کردستان و آذربایجان و گیلان و طهران . از این شهر مجدداً با اصفهان بازگشت بنابر قول خودش « آن شهر

(۱) رجوع شود بصفحه ۲-۹۳ ترجمه بلفور که از این پس بآن اشاره خواهیم نمود نسخه خطی از این کتاب در موزه بریتانیا است رجوع بپهرست نسخ فارسی ریبو صفحه ۳۸۳ که دو کتاب دیگر از تألیفات علی حزین ذکر شده است یکی راجع بشراب واوزان و دیگر راجع بپخوانان شکاری (۲) ترجمه بلفور صفحه ۱۰۶ و ۱۱۱ دیده شود راجع بدیوان چهارم که چندی بعد منتشر شد رجوع شود بصفحه ۱۷۶ (۳) ایضاً صفحه ۱۲۸

معظم را با وجود بودن پادشاه^۱ بغایت خراب دیدم و از آن همه مردم و دوستان کمتر کسی باقی مانده بود^۲ همچنین راجع به شیراز که شش ماه بعد گذارش با آنجا افتاد گوید: «و از آن همه دوستان من^۳ کسی بر جان بود جماعتی از اولاد منسوبان آنها را پریشان حال و بی سرانجام یافتیم» از شیراز بطریق لار عازم بندر عباس شد باین مقصود که از آنجا در يك کشتی فرنگی خود را به حجاز برساند^۴ چون ستاین و جهازات آنها بغایت وسیع و مکانهای شایسته دارد و در دریا نیز بلدترو از هر قوم ماهر ترند^۵ اما بعلت مرض و فقر از اجرای منظور خود باز ماند زیرا که املاک موروثی او در کیلان از دست رفته و مالیاتها و عوارض هنگفت و طاقت فرسا چیزی برایش باقی نگذاشته بود. بفعه دیگر در يك کشتی هلندی سوار شده خود را بمسقط رسانید اما این محل را بقدری کثیف و بد آب و هوا یافت که بعد از دو ماه بار به بندر عباس مراجعت نمود. سپس بکرمان رفت ولی اوضاع این ولایت خراب را بسبب شورش جماعت بلوچ و حوادث^۶ دیگر چنان مختل دید که بزودی به بندر عباس برگشت و انتظار فرصت کشید که بار دیگر خود را ببغداد رساند.

چون بواسطه اعمالی که نادرشاه بر ضد ترکها انجام میداد و
 جنگهاییکه پیش می آمد این نقشه را قابل اجرا ندید و در خود
 توانائی این را نیافت که باز هم شاهد خرابی و مصائب وطن
 باشد در ۱۰ رمضان ۱۱۴۶ (۱۴ فوریه ۱۷۳۴) بعزم هندوستان هر کشتی نشست و بر
 خلاف تنفری که از این مملکت داشت ۴۵ سال بقیه عمر را مقدر بود آنجا بسر برد
 خود او گوید: من این مدت اقامت را در این مملکت از زندگانی محسوب نداشته
 همانا آغاز رسیدن بسواحل این ملک انجام عمر و حیات بود^۷ کمی بعد گوید: و
 اصلاً طبع را علایمت و طاقت بر تحمل اوضاع و اطوار اشخاص این دیار نبود^۸ و چند
 سطر بعد مینویسد: دیدن این مملکت زیاده بر همان مقدار بغایت مکروه و بیوسته
 امیدوار نجات بوده عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف بمعاودت
 بود^۹ اگر چه بدبختانه بآرزوی خود نرسید و مجبور شد بقیه عمر

تنفر شدیدی شیخ علی
 حزین از هندی

(۱) ترجمه بلفور صفحه ۲۰۵ یعنی بعد از رانده شدن افغانها بتوسط نادرشاه (۲)
 ایضاً ص ۲۰۷ (۳) ترجمه بلفور صفحه ۲۱۵ دیده شود (۴) ایضاً صفحه ۲۴۰ (۵) ایضاً
 صفحه ۲۵۳ (۶) ترجمه بلفور صفحه ۲۵۵

دراز را در این « دیوار کدورت آثار شنعت اطوار »^۱ که « به قبايح و فضايح احوال و اوصاف متصف است »^۲ بسر ببرد لیکن دیگر از سوانح ایام خود بهیچوجه در تذکره ذکر نمی نمود مگر در موقعیکه مربوط بوقایع مهمه تاریخی باشد از قبیل لشکر کشی نادر شاه و قتل عام دهشتناکی که در ۲۰ مارچ ۱۷۳۹ در دهلی کرد . باین ترتیب هر چند تذکره اود در آخر سال ۱۱۵۴ هجری مطابق آغاز سنه ۱۷۴۲ میلادی تحریر شده است مندرجانش بیشتر مربوط بسوانح عمری مولف قبل از حرکت از ایران است یعنی ۲۰ سال پیش از تاریخ تحریر تذکره شرح حال علما و ادبای معاصر (که غالباً در اوان محاصره اصفهان در ۱۷۲۲ میلادی بدرود زندگی گفته) و مؤلف با آنها آشنائی داشت یکی از امتیازات و اختصاصات مهمه این کتاب دلیلی است .

یازده سال بعد [۱۷۵۲ / ۱۱۶۵] تذکره از احوال یکصد نفر

تقریباً از شعرای معاصر خود ترتیب داد و آن را بتذکره المعاصرین

موسوم کرد . این تذکره در جزء کلیانش در لکنه در سال ۱۲۰۳

۱۸۷۶ چاپ شده و نسخه خطی آن در موزه بریتانیای کبیر و جاهای دیگر بدست می آید .

تذکره دیگر از شعرای این عهد که بیش از تذکره حزرین

رایج است قسمت اخیر آنشکده لطفعلی بیك آذر است بیشتر

این کتاب راجع است باحوال شعرائی که قبل از مؤلف

میزبسته اند و بر ترتیب اسامی بلاد از روی حروف تهجی منظم

شده اند علاوه بر شهرهای ایران ولایت توران و هندوستان نیز مذکور شده است .

بعد از این قسمت شرح حال ۶۰ نفر از شعرای معاصر مؤلف ذکر شده است و

در مقدمه آن شمه از تاریخ پنجاه ساله اغتشاش و بدبختی ایران از حمله افغان تا موقعی

که امنیت و انتظام در ایالات جنوبی بتوسط کریمخان زند استقرار داشت^۳ مؤلف اقرار

میکند که در این عهد قحطی شعرا و ادب است و علت آن را فلاکت و تزلزل اوضاع مردم

دانسته و گوید « تفریق بال و اختلال حال بجدی است که کسی را حال خواندن شعر

نیست تا بگفتن چه رسد »

(۱) ترجمه بلغور صفحه ۲۵۶ (۲) ایضاً صفحه ۲۶۱ (۳) ایضاً صفحه ۲۵۷ (۴) رجوع

شود به فهرست فارسی ربو صفحه ۳۷۲ و فهرست اسپرنگر صفحات ۱۴۱/۱۳۵ که مندرجات کتاب مفصلاً شرح داده شده است . دوست عزیزم پرفسور محمد شفیع معام مدرسه شرقی لاهور

راجع باغلب این شعرا مؤلف فقط چند سطر شرح حال نوشته است مفصلترین شرح مربوط است بگزارش احوال ملا محمد مؤمن متخلص به داعی که در ۱۱۵۵ - ۳ - ۱۷۴۲ درنود سالگی بدرود زندگانی گفته است^۱ و ملاحسین رفیق اصفهانی و سید محمد شعله اصفهانی سید محمد تفرشی و میرزا جعفر صافی اصفهانی و جوانی که از رفقای مؤلف است موسوم بسلیمان که متخلص صباحی بوده، و بیش از ۱۳ صفحه از آتشکده منحصر باشعار اوست و میرزا محمد علی صبوح اصفهانی و آقا تقی صهبای قمی و سید عبدالقیاس طیب که پدرش میرزا محمد رحیم نام از اطباء دربار شاه سلطانحسین بوده و خودش از اطباء دربار نادرشاه و طوفان هزارگریبی که مؤلف وفات او را در ماده تاریخی ذکر کرده است دیگر آقا محمد عاشق اصفهانی (سنه ۱۱۸۱/۸ - ۱۷۶۷) که مؤلف هشت صفحه را باو تخصیص داده است و برادر جوان مؤلف موسوم باسحق بیك که عذری متخلص داشته و در ۱۱۸۵/۲ - ۱۷۷۱ وفات یافته است عبارت ذیل ماده تاریخ وفات اوست: «بادا در بهشت جاودان اسحق بیك»

سایر شعرائی که نام میبرد از اینقرارد محمد علی بیك پسر ابدال بیك که جد او نقاش فرنگی بود و بدین اسلام مشرف شد. سید محمد حسین غالب که چهارده سال از ایام جوانی را در هند بسربرد و دختر نواب سرافرازخان را بهیالاً نکاح در آورد. میرسید علی مشتاق اصفهانی. سید محمد صادق برادرزاده میرزا محمد رحیم طیب درباری سابق الذکر که چند مثنوی بمضامین کهنه مندرس از قبیل لیلی و مجنون و خسرو شیرین و رواق و عذراء ساخته و تاریخ دودمان زندیه را مشغول^۲ تألیف بوده است میرزا نصیر پسر میرزا عبدالله طیب (متوفی ۱۱۹۲/۱۷۷۸) و سید احمد هاتف که مهمترین شعرای مذکور است و بعد از این از حال او شمه خواهیم نگاشت.

لطفعلی بیك آذر آتشکده را با شرح حال خود ختم میکند مطابق نگارش

در سپتامبر ۱۸۹۳ نسخه از کلیات شیخ علی حزین چاپ کان پور (۱۸۹۳) برای اینجانب فرستاد کلیات مزبور مشتمل بر ۱۰۳۲ صفحه است و این تذکره از صفحه ۹۳۱ تا ۱۰۲۵ را فرا گرفته است عددی که در آن مذکور شده اند ۹۶ نفرند و از آنها فقط چهار نفر شاعر هستند که حتی اسشان را نشنیده‌ام از اینقرار طاهر قزوینی و شوکت بخاری و شفیعی اثر شیرازی و لطفعلی بیك شامی. (۱) در آتشکده خطی من تاریخ وفات داعی ۱۱۶۶ ذکر شده است «مترجم» (۲) «پادشاه بی نظیر جوانیخت ابوالنصر سلطان کریم»

خودش در ۲۰ ربیع الاول ۱۱۲۳^۱ (۷ جون ۱۷۱۱) در اصفهان متولد شد و چهارده سال اوائل عمر را در قم بسربرد زیرا که خانواده اش از بیم افغانها بشهر مرز بور مهاجرت کرده بودند. در اول جلوس نادری پدرش بحکومت لارو سواحل بحر فارس منصوب و در شیراز مقیم شد. دو سال بعد وفات یافت بعد از مرگ پدر باتفاق عمویش حاجی محمد بیك^۲ بمکه تشریف حاصل کرد و پس از طواف خانه خدا و عتبات بایران مراجعت نمود و هنگام مراجعت لشکر نادر از هندوستان در مشهد اقامت داشت. بعد از آنکه با سپاه نادر بهمازندران^۳ رفت باصفهان مراجعت نمود و پس از قتل نادر شاه تا مدتی در خدمت علیشاه - ابراهیم شاه - شاه اسمعیل و شاه سلیمان مشغول بود و چنان مینماید که از این تاریخ بعد گوشه ای گرفت و از معاشرت خلق احتراز کرد و بر حسب تعلیم میرسید علی مشتاق اوقات را بنظم شعر صرف نمود. در آخر آتشکده عده کثیری از اشعار یوسف زلیخای او مندرج است.^۴

اگرچه سید احمد هاتف اصفهانی معاصر و دوست لطفعلی بیك آذر بوده در آتشکده هیچ مطلب خاصی نسبت باو مندرج نیست فقط ستایش مبالغه آمیزی از او دیده میشود زیرا که مینویسد: «در فن نظم و نثر تازی و فارسی ثالث اعشی و جریر و تالی انوری و ظهیر است» تقریباً ده صفحه مخصوص منتخب اشعار اوست اما از تمام آنها فقط ترجیع بند دلپذیر معروف او را اختیار میکنیم که بواسطه آن نامش جاودان مانده است.

بند اول

ای فدای تو هم دل و هم جان	وی نثار رخت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلبر	جان نثار تو چون توئی جانان
دل رها کردن ز دست تو مشکل	جان فشاندن بیای تو آسان
راه وصل تو راه پسر آسیب	درد عشق تو درد پیدرمان

(۱) در آتشکده خطی اینجانب صبح شنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۱۳۴ (۲) در آتشکده خطی من محمود بیك نوشته شده «مترجم» (۳) «باتفاق اردو از راه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذربایجان رفته از آنجا مزیت عراق کرد» آتشکده خطی «مترجم» (۴) آتشکده چاپ بیبی مورخه ۱۲۷۷/۱۸۶۰ در دست اینجانب بوده است در این چاپ سه صیغ هست عدد صفحات در صفحه ۱۸۹ قطع میشود. تواریخ غالباً حذف شده و عبارات متن نیز خیلی مشکوک و نامصحیح است. «مؤلف»

بندگانیم جان و دل در کف
 گرسر صلح داری اینک دل
 دوش از شور عشق و جذبه شوق
 آخر کار شوق دیدارم
 چشم بد دور خلوتی دیدم
 هر طرف دیدم آتشی کان شب
 پیری آنجا با آتش افریزی
 همه سیمین عذار و گل رخسار
 عود و چنگ و نی و دف و بربط
 ساقی ماهروی و مشکین موی
 مغ و مغ زاده مؤبد و دستور
 من شرمنده از مسلمانسی
 پیر پرسید کیست این گفتند
 گفت جامی دهیدش از می ناب
 ساقی آتش پرست آتش دست
 چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش
 مست افتادم و در آن هستی
 این سخن میشنیدم از اعضا

چشم بر حکم و گوش بر فرمان
 و در سر جنگ داری اینک جان
 هر طرف میشتافتم حیران
 سوی دیر مغان کشید عنان
 روشن از نور حق نه از نیران
 دیدم در طور موسی عمران
 بادب گورد پیر مغبیچگان
 همه شیرین زبان و تنگ دهان
 شمع و نقل و گل و می و ریحان
 عطرب بذله گوی و خوش الحان
 خدمتش را تمام بسته میان
 شدم آنجا بسکوشه پنهان
 عاشقی بیقرار و سرگردان
 گرچه ناخوانده باشد این مهمان
 ریخت در ساغر آتش سوزان
 سوخت هم کفر از آن وهم ایمان
 بزبانی که شرح آن نتوان
 همه حتی الوریث والشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو

(بند دویم)

از تو ای دوست نگسلم پیوند
 الحق ارزان بود ز ما صد جان
 ای پدر بند کم ده از عشقم
 بند آنان دهند خلق ای کاش
 من ره کسوی عافیت دانم
 در کلیسا به دلبری ترسا

ور به تیغم براند بند از بند
 وز دهان تو نیم شکر خند
 که نخواهد شد اهل این فرزند
 که ز عشق تو میدهندم بند
 چکنم کار افتاده ام بکنند
 گفتم ای دل بدام تو در بند

ای که دارد بتار زنارت
 ره بوحدت نیافتن تاکی
 نام حق بگانه چون شایسد
 لب شیرین گشود وبامن گفت
 که گر از سر وحدت آگاهی
 در سه آینه شاهد ازلی
 سه نکردد بریشم از او را
 ما درین گفتگو که از یکسو

هر سر موی من جدا بیوند
 ننگ تلیث بر یکی تا چند
 که ابوابن و روح قدس نهند
 وز شکر خند ریخت از لب قند
 تهمت کافری بما پسند
 پرتو از روی تابناک افکند
 پر نیان خوانی و حریر ویرند
 شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو
 (بند سوم)

دوش رفتم بکوی باده فروش
 مجلسی نغز دیدم و روشن
 چاکران ایستاده صف در صف
 پیر در صدر و میکشان گردش
 سینه بی کینه و درون صافی
 همه را از عنایت ازلی
 سخن این بآن هنیئاً لک
 گوش بر چنگ و چشم بر ساغر
 بادب پیش رفتم و گفتم
 عاشقم دردمند و حاجتمند
 پیر خندان بطنز بامن گفت
 تو کجا ما کجا ای از شرمت
 گفتمش سوخت جانم آبی ده
 دوش میسوختم از این آتش
 گفت خندان که همین بیاله بگیر
 جرعه در کشیدم و گشتم

زاتش عشق دل بجوش و خروش
 میر آن بزم پیر باده فروش
 باده خواران نشسته دوشب دوش
 یاره مست و یاره مدهوش
 دل پر از گفتگو و لب خاموش
 چشم حق بین و گوش رازنیوش
 پاسخ آن باین که بادت نوش
 آرزوی دو کون در آغوش
 ای ترا دل قرار گاه فروش
 درد من بنگرو بدرمان کوثر
 ای ترا پیر عقل حلقه بگوش
 دختر رز نشسته برقع پوش
 و اتش من فرو نشان از جوش
 آه اگر امشب بود چون دوش
 ستمم گفت هان زیاده منوش
 فارغ از رنج عقل و محنت هوش

چون بهوش آمدم یکی دیدم مابقی را همه خطوط و نقوش
 ناگهان در سوامع ملکوت این حدیثم سر و شگفت بگوش
 که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو .

(بند چهارم)

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی
 گر باقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی
 بر همه اهل این زمین بمراد گردش دور آسمان بینی
 آنچه بینی دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت همان بینی
 بی سر و پا گدای آنجا را سرز ملک جهان گران بینی
 هم در آن پا برهنه قومی را پای بر فرق فرقدان^۱ بینی
 هم در آن سر برهنه جمعی را بر سر از عرش سایبان بینی
 گاه وجد و سماع هر یک را برد و کون آستین فشان بینی
 دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی
 هر چه داری اگر بعشق دهی کافر مگر جوی زبان بینی
 جان گذاری اگر با آتش عشق عشق را کیمیای جان بینی
 از مضیق حیات در گذری وسعت ملک لامکان بینی
 آنچه نشنیده گوش آن شنوی و آنچه نادیده چشم آن بینی
 تا بجائی رساندت که یکی از جهان و جهانیان بینی
 بایکی عشق ورزی از دل و جان تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو .

(۱) فرقدان دو ستاره است در صورت دب اصغر Ursa minor که آنها را نگاهبان
 Guardians هم میگویند و این کلمه از لغت اسپانیولی Guardare می آید که یعنی حفظ
 کردن است و وجه تشبیه اش فوایدی است که ملاحظان از آنها میبرده اند و در کشتی رانی
 فوق العاده طرف رجوع بوده است رجوع کنید به جلد دوم از کتاب من موسوم به سفرنامه
 بك نفر سیاح صفحه ۱۲۵

(بند پنجم)

در تجلی است یا اولوالبصار
 روز بس روشن و تو در شب تار
 همیشه عالم مشارق انوار
 بهر این راه روشن و هموار
 جلوه آب صاف در گل و خار
 لاله و گل نگر درین گلزار
 بهر این راه توشه ای بردار
 که بود پیش عقل بس دشوار
 یار جو بالمشی والابکار
 باز میدار دیده بر دیدار
 پای او هام و دیده افکار
 جبرئیل امین ندارد بار
 مرد راهی اگر بیا و بیار
 یار میگوی و پشت سر میخار
 مست خوانندشان و گه هشیار
 از مغ و دیره و شاهد و زنار
 که پایما کنند گاه اظهار
 که همین است سر آن اسرار

یار بی پرده از در و دیوار
 شمع جوئی و آفتاب بلند
 گر ز ظلمات خود رهی بینی
 کوروشی قائد و عصا طلبی
 چشم بگشا بگلستان و بین
 ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ
 پا بر راه طلب نه و از عشق
 شود آسان ز عشق کاری چند
 یار گو بالفرد و الاصل
 صدر هت لن ترانی ار گویند
 تا بجائی رسی که می نرسد
 بار یابی بمحفلی کانجیا
 این ره آن زاد راه و آن منزل
 ورنه مرد راه چون دگران
 هاتف از باب معرفت که گهی
 از می و جام و مطرب و ساقی
 قصدایشان نهفته اسراری است
 پی بری گر بر از شان دانسی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حده لا اله الا هو .